



محمد جعفر محبوب : داستانهای کهن ایرانی (رن خیانتکار)

(کتاب هفته، شماره ۲۹، ۹ اردیبهشت ۱۳۶۱)

۶۹

کتاب هفته

ترتیب :
دکتر محسن هشترودی

شورای نویسندگان

ناشر :

سازمان چاپ و انتشارات کیهان



۳۱۵۶۱ و ۳۱۵۶۵

شورای نویسندگان

شماره های فرعی : ۶

۲۹

بلنشینیه

۹ اردیبهشت ۱۳۶۱

حسابداری و امور شهرستانها نام
دفتر روابط عمومی و آگهیها و تبلیغات
۳۳۸۸۵ و فرعی ۷
روزهای یکشنبه منتشر میشود

جای اداره :

تهران - خیابان فردوسی - کوچه برلن - ساختمان علاءالدین



در این شماره :

داستانها

جف سیاهه

نوشته شودود دواز - ترجمه پرویز داریوش

آن زن

نوشته ایرج عرب

لباس شونی جینی

نوشته گلرول - ترجمه عبداللّه نعل

جانور

نوشته احمد دهرشو - ترجمه دکتر محسن مروتی

بوی موم

نوشته نارینه گنراد - ترجمه مسعود رضوی

اسیر

نوشته پرواندلاز - ترجمه ب - بهارلو

شاهین ساه

نوشته دانیل هانت - ترجمه ضمیر

دانش و زندگی

یونسفر و اسرار آن

نوشته جیستف - ترجمه صمد خیرخواه

درباره آب چه می دانیم ؟

ترجمه مهتدی ابوالقاسم

اتم و انفجار اتمی

ترجمه مهتدی کاظم انصاری

صداک انسان

ترجمه صمد خیرخواه

تاریخ

از مسکو تا استالینگراد

نوشته ویلیام شارو - ترجمه کاوه دهکان

داستان انسان

نوشته پرویز داریوش

اقتصاد و انسان

جمعیت دنیای ما

نوشته دکتر عبدالرحیم آخوند

علوم اجتماعی

جوانان در جامعه جدید

نوشته دکتر شاهرخ راسخ

داستانهای کهن ایرانی

زن خیانتکار

دکتر محمد جعفر محبوب

ادبیات و هنر

البروم نویسندگان معاصر جهان - سن آکروزیری

ترجمه ایرج عرب

فرهنگ ادبیات جهان

نوشته دینش همایون نوراحمد

کتاب شعر

سهرودی ... محمد زهری

نوشته و قلمی به آینده

کتاب کوچه

فولکلور

داستانهای تاریخی

در جهان اندیشه و هنر

دنیای دینارکامو ... مترجم : فریدون ذیل بیکر

نوشته فیلم مارکوپولو در ایران

سرگرمی ها

شطرنج

داستانهای رمان جهان

نست

نوشته مهتدی مهدی شریفی

جواب نیت

جدول و جواب آن

بها : ۲۰ دال



محمد جعفر محبوب

مقدمه

بهار دانش یکی از مجموعه داستانهایی است که پس از تالیف و انتشار به منتهای شهرت و محبوبیت رسید. این کتاب اصلاً از زبان سنسکریت به فارسی ترجمه شده و در قرن یازدهم هجری قمری در هندوستان صورت تحریر یافته است. تحریر فارسی این کتاب بدست یکی از معروفترین منشیان و دبیران آن روزگار شیخ عنایت‌الله کنبو (متوفی به سال ۱۰۸۲ ه. ق. در دهلی) صورت گرفته است. این کتاب را جوانی برهمن از سنسکریت ترجمه کرده و مضامین آن را به عنایت‌الله باز می‌گفته و وی آنرا می‌نوشته است.

طرز نگارش کتاب همانند دیگر داستانهای هندی و برهمن شیوه است. یعنی يك حکایت اصلی در آغاز کتاب مطرح می‌شود و سپس در طی آن حکایت‌های فرعی و عرضی فراوان دیگر به مناسبت‌های مختلف آغاز می‌شود و پایان می‌یابد. مشهورترین نمونه این سبك داستان‌سرایی کلیله و دمنه و هزار و یکشب است که هر دو دارای اصل هندیست. علاوه بر آن، سندبادنامه، چهل طوطی، همین کتاب بهار دانش، مفرح القلوب و کتابهای دیگر نیز بر همین سیاق تالیف شده است. البته بعدها در ایران نیز این روش مورد تقلید قرار گرفت و کتبی نظیر مرزبان و مشنوی شریف مولانا جلال‌الدین به همین شیوه تالیف شد.

داستان اصلی بهار دانش، قصه دلدادگی و معاشقه دو شاهزاده موسوم به جهاندار سلطان و بهره وربانو است. اما اگر این قصه اصلی را بخواهیم از آنچه به صورت حشوها و زواید و قصه‌های فرعی در داخل آن آمده است جدا کنیم شاید حجم آن به يك صدم حجم فعلی بهار دانش

تقلیل یابد .

چون جهاندار سلطان گرفتار عشق بهره وربانو می شود
پدر شاهزاده جمعی خردمندان را نزد او می آورد تا با گفتن
داستانهایی در باب بیوفایی زنان و پای بند نبودن آنان به
ایمان مهر و وفای خویش شاهزاده را از معشوق جانی خویش
سردکننده و البته این تدبیر موثر نمی افتد و ماجرای که آغاز
شده است به رسیدن عاشق و معشوق به وصال یکدیگر پایان
می یابد . ازین روی زمینه اصلی بهار دانش براساس داستان
زدن از بیوفایی نکو رویان بنا شده است . البته حکایت های
دیگر ، در موضوعات گوناگون نیز می توان در آن یافت ؛ اما
این موضوع بر دیگر موضوعها غالب است .

بهار دانش کتابی به تمام معنی هندی است . در آن
خواننده با گرمی آب و هوای هندوستان ، کفچه ماران
وحشتناک و زهر آگین ، افکاری که از حلول و تناسخ و مسخ
روح آدمی و در آمدن آن به صورت جانوران دیگر مایه می گیرد ،
ریاضت و انقطاع از خلق و گوشه گیری ، سحر و جادو و
شعبده روبر می شود دنیایی عجیب را در برابر دیدگان خود
می بیند که همه چیز آن برایش تازگی دارد .

در میان کتابهای فارسی (خاصه کتابهای داستان و افسانه
و حکمت و موعظه) که در هندوستان تالیف شده است ،
گذشته از عیار دانش (تحریر ساده بی از کلیله و دمنه به
انشاء ابوالفضل بن مبارک) شاید هیچ کتابی به اندازه بهار
دانش مورد توجه و تقلید واقع نشده باشد . این کتاب دفعات
متعدد در هندوستان چاپ سنگی شده و سخت مطلوب و مرغوب
طبع مردم افتاده است . علاوه بر آن نسخه های متعدد بسیار
نقیس و گرانبها از آن در کتابخانه های دنیا وجود دارد .

در دوره قاجار ، هنگامی که نخستین چاپهای بهار دانش
به ایران رسید ، فوق العاده مورد توجه منشیان و دبیران
دستگاه سلطنت قاجار قرار گرفت تا بدان حد که اغلب ایشان
به جای گلستان ، این کتاب را برای ورزیده شدن در انشاء
و نامه نگاری در مطالعه دائمی می گرفتند .

نثر بهار دانش کمی تاریک و دارای عبارت پردازیها و
تکلفهای منشیانه و لغات عربی نامانوس و غریب است و بر رویهم
امروز برای ما ناهموار و قلمبه و بی روح به نظر می آید و
حقا باید از ذوق و سلیقه کسانی که گلستان سعدی و
سیاستنامه و چهار مقاله و بیهقی و قابوسنامه و اسرارالتوحید
را از دست می نهادند و برای نیکو نوشتن نثر فارسی بدین
کتاب روی می آوردند اظهار شگفتی کرد !

با اینهمه داستانهای بهار دانش به قدری جالب توجه و
دلنشین است که خواننده بی هیچ زدگی و ملال خاطر ، تکلف
در انشاء آنرا به شیرینی حکایت و دلکشی داستان می بخشد
و کتاب را از دست نمی نهد . حکایتی که ذیلا نقل میشود .

یکی از همان داستانهاست که خیراندیشان برای منصرف ساختن جهاندار سلطان از عشق و عاشقی برای وی گفته‌اند؛ و در آن افکار هندی و خیالبافیهای مالیخولیا مانند تغییر صورت و مبدل شدن انسان به حیوان و طی الارض و نظایر آن فراوان دیده می‌شود.

بعضی قسمتهای کوچک این داستان مختصر شباهتی با بعضی حکایتهای هزار و یکشب (مانند حکایت بازرگان و عفریت که تا شب چهارم نقل شده و داستان دومین گدای یک چشم (در حکایت حمال) که در شبهای چهاردهم و پانزدهم نقل شده است دارد. چه در آن دو حکایت نیز افسانه تبدیل انسان به صورت جانوران به جادویی، و نیز جدال و مبارزه دو زن جادو که به صورت های گوناگون در آمده با یکدیگر نزاع می‌کردند طرح شده است. اما اصل حکایت برای خوانندگان فارسی زبان تازه‌گی دارد.

در نقل این قصه، عبارتهای زاید حذف شده و بعضی لغتها که به زحمت خواندن و دیدن معنی آن نمی‌ارزید برداشته شده و به جای آن لغت یا ترکیبی ساده تر و مانوس تر گذاشته شده است بی‌آنکه در انشای اصلی کتاب تغییری اساسی داده شده باشد. ازین کتاب دلپذیر که روزگاری در ایران نیز نام و آوازه فراوان داشت؛ و در بین فارسی زبانان هندوستان هنوز نیز خواستاران و دوستداران فراوان دارد، داستانهای دیگری نیز نقل خواهیم کرد.

زن خیانتکار

یکی از ندمای خیراندیش بلبل معنی‌نوی زبان را بر گلبن این داستان ندرت بیان بدین عنوان مترجم ساخت که در ولایت فسحت (۱) آباد بنگاله فرمانروایی بود در کمال توخاستگی و برنایی؛ صباحت (۲) صورت را با ملاحی معنی آمیخته و فصاحت نطق را با بلاغت طبع امتزاج بخشیده از لطفش در دل دوستان مهری و از قهرش در سینه دشمنان رعبی (۳)

بتی چهارده ساله که رخس چون ماه دوهفته بر آسمان نکویی می‌تافت بر بستر تزویج آورده و هم بستری او را ثمره ژندگانی شمرده، همواره به تزویج قوانین محبت می‌کوشید و از میخانه مؤانستش (۴) باده نشاط می‌پیمود، و از غلیان (۵) مستی شوق بر هر تار زلف کافرکیش آن بت جادو نگاه، دل را قربان می‌نمود.

۱ - وسعت و پهناوری ۲ - زیبایی ۳ - ترس و هراس
۴ - دل‌بستگی ۵ - جوشش

زن گستاخ منش از بس غرور حسن (۱) ، پیوسته به ناز صحبت می‌داشت و به کرشمه های مهرانگیز او را مرهون منت می‌ساخت و از روی عیاری (۲) رفعت شأن عصمت خود را فراموده فریبهای سترگ در کار آن بزرگ می‌کرد .

روزی آن منعم (۳) در حریم عشرت خود نشسته تماشای تصاویر غریبه که به دستیاری بنان (۴) ، اوستادان مانی قلم حسن نگارش پذیرفته بود می‌کرد ؛ و آن بت دوفنون جادو فن نیز هم جلیس (۵) بود . اتفاقاً صورت جوانی زیبارو در آنمیان برآمد . زن که پیکر وجودش در کارنامه تکوین به نیرنگ و تزویر رنگ صورت گرفته ؛ و ترکیبش از معجون هندسه (۶) و خمیر دمدمه (۷) مرتب گشته ، فی الحال نقاب بر روی انداخت . ملک ازین معنی قرین حیرت شده گفت که در این دولتمسرا که وجود غیری موجود نیست و ذات نا محرمی متصور نه ؛ بر رخ نقاب انداختن از بهر چیست ؟!

آن کیاد (۸) گفت : ای عزیز مصر محبت ، مرا از شبیه این مرد نا محرم که چشم شوخ پنداری در نگاه است شرم آمد ، و حیا دامن دل بگرفت ! ناچار رخ بپوشیدم و نخواستم که پیکر مرد بیگانه در پیش چشم جلوه گری نماید !

ملک از ملاحظه پارسایی و عصمت زن به اقصی غایب (۹) محظوظ شد و مو به مو گرد پاکدامنی او گردید ، و اعتقادش در حق طهارت او از یکی صد گشت .

چون مدتی برین بگذشت ، ملک شبی به عادت مهوود بر چاربالش (۱۰) استراحت آرمیده بود ، و غنوده مانند (۱۱) چشم برهم نهاده و آن نازنین بر گوشه بساط نشسته ؛ به يك ناگاه گریه بی رنگین از در درآمده در جوار بساط دوسه غلتک زده به هیأت زنی جوان سپزه و ملیح برخاست .

خاتون عصمت پیشه به شرف - تمام او را معافه کرده (۱۲) اعزاز و اکرام فرموده و در بهلوی خود جا داد ؛ و ملک رامست باده نوم (۱۳) پنداشته بی محابا سرکلاوه (۱۴) سخن واکرد و از سبب قدم رنجه کردن باز پرسید .

او به قاعده رسولان پیام گزاری سرکرده گفت که خواهر تو بعد از اظهار مراتب شوق و آرزومندی التماس کرده که امشب خواهرزاده تو از حجله دوشیزگی برآمده به خیر و سعادت بر تخت

-
- ۱ - از بسیاری غرور حسن ۲ - حيله گري و مکر ۳ - توانگر و خداوند نعمت ۴ - انگشت ۵ - همنشینی ۶ - هندسه در اینجا به معنی مکرو حيله است ۷ - مکرو فسون
 - ۸ - حيله گر و فسون ساز ۹ - بی اندازه ۱۰ - مسند که پادشاهان و بزرگان بر آن نشینند و آن ظاهرا چنان بوده است که سه بالش در پشت و یمین و یسار و یکی در زیر گذراند .
 - ۱۱ - مانند به خواب رفتگان ۱۲ - در برگرفتن و بوسیدن
 - ۱۳ - خواب ۱۴ - کلاف ، کلافه



عروسی جلوه خواهد یافت ؛ اگرچه سایرموادشادمانی سرانجام یافته و مجلس اقبال به کمال میمنت و نشاط انعقاد پذیرفته ، اما بی وجود گرمی تو نوری ندارد و سایر خواتین (۱) مشتاقی لقای فرخنده‌ات بوده انتظار مقدم شریف می‌برند .

باده و مطرب و گل جمله مهیاست ولی

عیش بی یار مهیا نشود ، یار کجاست !

اگر از روی عاطفت قدیمی و شفقت دیرین بدین نوازش مرهون منت سازی می‌شاید و به نور قدوم بهجت لزوم شبستان آرزوی مشتاقان را متور گردانی گنجایش دارد ؛ و نیز جوانی که دل بانوی جهان‌درگرو محبت اوست و درباب رام کردن آن آهوی مرغزار الفت و آشنایی پیش از این ایمازی (۲) رفته بود امشب به‌دام افتاده و باده مروق (۳) گلگون که گلگونه (۴) بخش روی نشاط است و در بلبله (۵) آرزومند صغیر قنقل (۶) چون بلبل پرشاخ مینا نشسته .

پری مثال ، (۷) انگشت قبول بردیده نهاده بغایت شکفتگی و انبساط نمود و گفت :

هرگاه شبی که باهزاران دعاهای سحری می‌خواستم میسر آمد و صبح دولت بیدار ، از افق آرزو دمیده ، و چمن امیدوستان باهتر از (۸) نسیم مراد طراوت (۹) پذیرفته ، نرگس‌وار اگر به پای چشم شتابم رواست ، معهداً ادراك سعادت صحبت (۱۰) آن جوان رعنا شمای که دل اسیر زلف مسلسل (۱۱) اوست و متاع صبر تاراج کرده کرشمه‌های جادوانه او ، باعث فرید نشاط است . چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار !

بدین فرخی و مبارکی شبی را خدای تعالی بادامن هیچ‌روزی مربوط نگردانیده ! ... چون از ممر خواب ملک‌خاطر قرین جمعیت گردد به مددکاری بخت بیدار ، در طرقة‌العین خود را بدان انجمن فردوس نگار فائز گردانم . این بگفت و رسول را مرخص ساخت . چون آنمکان که این‌زن اراده رفتن آنجا به دل مصمم گردانید از منزل ملك سه‌صدکروه (۱۲) بعد مسافت داشت ملك از این‌معنی غریق لجه (۱۳) حیرت گشت و تقدعوش از دست داد ؛ که دیو‌پری‌نما اینهمه راه دراز که مافوق طاقت انسانی است به يك شبگیر چنان قطع خواهد نمود و باز چگونه مراجعت کند ؟! و بالفرض اگر بر گلگون (۱۴)

- ۱ - خاتونان ، زنان ۲ - ایما : اشاره ۳ - شراب صاف
- ۴ - سرخاب ، غازه ، سرخیی که زنان بر رخسار مائند. ۵ - بلبله بر وزن غلفله ، کوزه و صراحی لوله‌دار
- ۶ - صدای ریزش مایعاتی مانند آب و شراب از لوله‌های باریک و تنگ ۷ - پری‌وش ، پری‌مائند . ۸ - وزیدن ۹ - تازگی و شادابی
- ۱۰ - دوستی و رفاقت ۱۱ - زنجیرگون
- ۱۲ - گروه به‌ضم اول (بروزن گروه) ثلث يك فرسخ است . بنا براین سیصد گروه معادل صد فرسنگ می‌شود . ۱۳ - دریا ۱۴ - گلگون : اسب‌سرخ‌رنگ . در اینجا باد صبا به اسب گلگون تشبیه است .

صبا سواری نماید هم از حیز (۱) قوه به پیشگاه فعل رسیدن تعقل
نتوان کرد ! به هر تقدیر ، برای استطلاع (۲) این مطلب بدیع و
استکشاف چنین راز شگرف قدم توجه سپرده از روی مصلحت چشم
پیوشید و دست و پا از حرکت باز داشته غنوده مانند نفس تند زدن
آغاز کرد .

زن که دیو از ریوش (۳) صدساله راه بگریزد ، فی الحال خود
را بلیاس ملوکانه و حلال (۴) شاهانه بیاراست و هرچه تمامتر به زیب
و زینت پرداخت ؛ وزن وزیر را طلب داشته هردو با اتفاق بر بساط
فلتکی زده به صورت گربه های رنگین متمثل گشتند ، و چست از خانه برآمده
بیرون آمدند و راه بیرون شهر سر کردند .

ملك نیز فی القور از بستر برخاسته به دنبال گربه ها روان
شد . برکنار شهر درختی بود در کمال بزرگی و رفعت ، چتر عظیم زده
شاخهایش سر به اوج سپهر سوده ؛ هردو گربه بالای آن برآمدند .
ملك نیز به تنه آن دوخت عالی چسبیده پاها را بر ریشه ییخش قائم
کرد . به یکبار آن درخت به جنبش درآمد و از جای خود انقلاع (۵)
گزیده متوجه آن دیار گشت و در طرفه العین (۶) قیام ورزیده و
حرکت ساکن ماند .

چون آواز کوس و کرنا و دهل و سرنا به گوش ملك رسید ،
دانست که بزم و مجلس نشاط درین شهر صورت انعقاد دارد .
فی الحال تنه درخت رها کرده دورتر بایستاد و هردو گربه از
بالای درخت فرود آمده متوجه آبادی شدند . ملك نیز از دنبال
روان شد ، تا آنکه به بارگاهی فرار رسیدند که از وضع و شریف آن دیار
در آنجا جمع بودند و خلاق در غایت انبوه اجتماع داشتند .

گربه ها اندرون حرم سرا درآمدند و ملك در انجمن مردان به
گوشه بساط جای گرفته از رهگذر غربت و عدم معرفت (۷) خاموش
بنشست . چون مجمع عالی بود و از هر جنس مردم فراهم آمده ، احدی
متوجه حال او نشد . ملك اگرچه در مجلس نشسته بود اما نظر بر راه
گربه ها داشت ، شاید که بدر روند و او در ملك بیگانه سرگردان باده (۸)
غربت ماند و از سبب عدم زاد راه و راحله (۹) و دلیل دیگر به
ولایت خود نرسد .

چون نصفی از شب بگذشت مردی حمایل گل در خوان مرصع
نهاده به مجلس درآمد و در آن دیار قاعده مستمره چنان بود که
نخست در گردن داماد حمایل گل می انداختند . بعد از آن اندرون
حرم سرا برده و مراسم شگون به تقدیم می رسانیدند . اتفاقا داماد
زشت طلعت و نازیبا چهره بود و چون متکفل مهم حمایل این چنین دیو

۱- مکان ۲- طلب آگاهی کردن

۳- ریو : مکر و فریب و نیرنگ ۴- زیورها ۵- کنده شدن

۶- چشم برهم زدن ۷- به علت غربی و ناآشنایی و ناشناسی

۸- بیابان ۹- زاد و راحله : توشه راه و برگه سفر

چهره را در مجمع حوران بردن و به آنچنان پری شمایل بر تخت دولت هم جلوس ساختن مناسب ندید ، در صدد آن شد که جوانی نیکوروی زیبا منظر را از اهل انجمن انتخاب کرده بالفعل حمایل در گردش اندازد و در مجلس حوران فردوس برده قوانین شگون و قواعد رسوم مودی گرداند (۱) و پس از امضاء (۲) سایر مراسم مستمره ، آن دولت بیدار (۳) هر که را از روز ازل نصیبه آمد بدو فائز خواهد شد .

قضا را حسن ظاهر و جمال صوت جوان غریب که به طفیل گریه ها وارد شده بود در نظرش جا کرد و بی تامل حمایل به گردش انداخته دستش بگرفت تا بر خیزد !

جوان غریب که از بیم گریه ها چون موش می لرزید ، حمایل گل را از دهای خونخوار انگاشته سخت به عجز درماند و در ورطه حیرت فرو رفت . از آنجا که مجال ابا (۴) نداشت ناچار گردن به حکم قضا تسلیم کرده آماده مرگ ناگهان شد ، و از انجمن با امن برخاسته در کام ننگ گام سپرد ؛ یعنی اندرون مشکوی (۵) خسروی رفت ؛ جهانی دید از حور و پری جمع آمده و به هر طرف چمن چمن نسرين و نسترن حسن و گل وریحان جمال جلوه گر شده و کرشمه و ناز چون برگ گل در بهار بر روی بساط ریخته .

القصة ، جوان را بر صدر عزت نشانند و بر قاعده اهل هندوستان جنت نشان عقد (۶) لَوْنُ لالا چون سلك ثریا (۷) بر ساعدش بستند ، و سایر حوران پری تمثال یسان انجم (۸) گرد ماه حلقه بستند و مراسم شگون و مراتب رسوم به مقتضای رسم و آیین قبایل خود به جای آوردند .

ملك نیز از نیرنگهای سپهر در ورطه حیرت فرو رفته به کمال سکون بنشست و پنهانی بر جمال خود فریب آن رخته گران ننگ و ناموس نگاه میکرد و بر مصور بی ریز و رنگ (۹) که از مشت خاک و قطره آب چنین بوالعجب پیکران را بر صفحه هستی چهره گشایی کرده ثنا می گفت ؛ و در آئین این حال نظرش بر خاتون خود افتاد که در گوشه بساط به اتفاق زن وزیر و چندی دیگر گل رویان ، ساغر ریحیق مروق (۱۰) نوش می کرد و در سرخوشی می و جوش باده نشاط ، شاهد خود را در آغوش می کشید و از لعل نوشین خود زلال زندگانی بخش به کامش می ریخت .

مقارن اینحال زن از آنجا برخاسته نزدیکتر آمد و بر روی

- ۱ - به جای آورد ۲ - گذراندن ، انجام دادن ۳ - کنایه از عروسی است
- ۴ - امتناع کردن ، زیر بار نرفتن ۵ - اتاق ، حجره ، شبستان
- ۶ - گردن بند ۷ - ثریا : ستاره پروین ، هفت برادران
- ۸ - ستارگان
- ۹ - فریب و نیرنگ . در اینجا « مصور بی ریز و رنگ » کنایه از ذات خداوند است . ۱۰ - ریحیق مروق : شراب صافی

ملك نگاه کرده بازن وزیر گفت :
ایزد بی چون صفحه روی این جوان باچهره ملك ما بدان رنگ
مشابه ساخته که پنداری همان است !

اما به سبب غلیان مستی شراب به یقین نشناخت و بعد
مسافت دیار خویش نیز ذریعه (۱) ظن و واسطه شبهه گردیده بر همین
قدر اکتفا نموده باز نزد یار تازه که عزیز مصر دلش بود شتافت.
ملك از استماع این نغمات ، باهمه مردی و مردانگی نزدیک
بود که از بیم زن قالب تهی کند !

به هر تقدیر ، از اندرون حرم سرا مرخص گشته به جمع
مردان شتافت و به مراتب شکرو سپاس حافظ حقیقی پرداخت ؛ و
باخود عهد مصمم ساخت که اگر ازین تهلکه باز به مسکن خود به سلامت
رسد بی تعلل و تأمل زن خود را بازن وزیر از برج قلك فرسای قلعه
به تحت التری (۲) اندازد و به دركات اسفل انسا فلین واصل گرداند .
چون هنگام صبح نخستین قریب شد ، هردو گربه از اندرون
حرم سرا بیرون آمده به تیزگامی گریختند .

ملك نیز افتان و خیزان از دنبال روان شد و به دستور
نخست به وسیله همان درخت به کنار شهر خود رسید و به سرعت
هرچه تمامتر خود را به خانه رسانیده پیش از رسیدن گربه سگ
سرشت بر بستر بغنود ، وزن به خانه آمده بر کنار بستر نشست.
چون تباشیر (۳) صبح انتشار یافت و گل سحر از شاخ افق
دمیدن آغاز کرد ، زن بدسرانجام به مهمام (۴) خانه اشتغال ورزید .
ملك را چون کسل شب بیداری و تعب چشم انتظار در
راه گربه ها کوفته ساخته بود خوابش بر بود و از روی عدم رعایت
حزم (۵) و احتیاط که لازمه اولوالالباب (۶) است عقده گهری همچنان
بر ساعد ماند !

چون چشمش از خواب باز شد به سبب نسیان (۷) که خصم
انسان است به اخفای (۸) آن نتوانست پرداخت . ناگاه نظر زن بر آن
افتاد ! ظن شب به یقین مبدل شد ، و بودن او در آن مجلس بی غائله
ریب (۹) به ظهور پیوست و این معنی بر مذاقش ناگوار آمد و از اینکه
بخیه از روی کارش براق تادم مضطرب گشت ؛ از ملك پرسید : این
عقد گهرین بر ساعد چیست ؟ مگر پنهانی از من بر تخت دامادی چو نه
یافته ای ؟ ملك خام کار قدم از مسلك (۱۰) مصلحت بر کنار نهاده به
یکبار چهره از غضب برافروخت و گفت :
اکنون غم خویش خور و آماده سفر جهنم بوده دمبدم منتظر

۱ - وسیله و سبب ۲ - زیر خاك

۳ - تباشیر ماده ای است بسیار سفید رنگ و ازین روی صبح را
در روشنی بدان مانند کنند . ۴ - مهمات ، کارها ۵ - دوراندیشی

۶ - خردمندان ۷ - فراموشی ۸ - پنهان کردن

۹ - شك و تردید ۱۰ - راه

سزای اعمال خودیاش !

زن سیه‌نامه (۱) چون این قسم نفقه‌ها را گوش کرد به‌مهم خود متامل گشت (۲) و تبعل (۳) در این باب واسطه هلاک خود دانسته قدم جرات بر بساط سیقت نهاده بر سنگریزه‌ی افسونی دمید و به چابکی بر صورت ملک زد ! ملک به مجرد این عمل از لباس انسانی معری (۴) گشته به صورت طاووسی زرین‌بال درآمد و به‌کردار دون طینتان منقار بر زمین زدن آغاز نهاد !

چون متعهدان مشاغل دولت دوسه روز به شرف بار (۵) مشرف نشدند به وسیله میانجیان محرم معروض داشتند که باعث بار عام نفرمودن و بندگان را از دولت اسلام محروم داشتن ، جز عیش و نشاط امری دیگر مباد ! اکثر امور ملکی‌ازین رهگذر در عهده تمویق (۶) است و ارباب حوایج منتظر ؛ اگر ساعتی به‌نور لقای همایون شب آرزوی فدویان‌منور گردانند (۷) همانا از مصلحت‌خارج نخواهد بود ! بانوی وخیم عاقبت (۸) از زبان ملک در جواب حکم فرستاد که چون قدری تکسر (۹) به وجود مبارک طاری (۱۰) گشته بالفعل صداع (۱۱) باردادن و به‌مهمات پرداختن ؛ دماغ بر نمی‌تابد (۱۲) باید که بدعا پرداخته از درگاه شفایابختن حقیقی صحت ذات سامی (۱۳) مسألت نمایند !

سایر دولتخواهان و خیراندیشان از استماع این مقدم قرین غم و ملال گشته مراجعت نمودند ؛ اما وزیر که به‌زیور وفا و اخلاص آراسته بود و لوحه دل را به نقوش خیرسنگالی (۱۴) مزین داشت بیشتر اندوهگین شد ، و بسکه آشنای مزاج ملک بود از روی دانش کامل دریافت که ملک از حلیه (۱۵) خرد مسری گشته یابه بلایی مبتلا آمده که عنان اختیار در قبضه اقتدارش نمانده در اصلاح کار خود مجال ندارد !

به هر کیفیت وزیر صائب تدبیر به خانه آمده از روی مصلحت زن خود را بسیار ستوده و به تملق و لایه‌گری پیش آمده به سخنان چرب و شیرین فریب درکارش کرده براین آورد که تابه حرمسرای سلطانی درآمد از حال ملک کماینمی (۱۶) آگاهی یافته بی‌کم و کاست وزیر را خبر دهد .

زن فی‌الحال به مشکوی خسروی شتافته به سبب محرمیت که در خدمت بانوی ملک داشت ، بی‌تعب انتظار بر اسرار آگاه

- ۱ - گناهکار
- ۲ - درکار خودتامل کرد ۳ - سستی و سهل‌انگاری ۴ - برهنه ۵ - اجازه ، شرفیابی
- ۶ - عقب‌افتادن ، معطل ماندن ۷ - آرزوی فدویان را برآوردن
- ۸ - بدسرانجام ۹ - شکستگی ، کسالت ۱۰ - عارض ۱۱ - سردرد و دردسر ۱۲ - برتاقتن و برتابیدن : تحمل کردن ، طاقت داشتن
- ۱۳ - سامی : بلند و عالی ۱۴ - خیراندیشی ۱۵ - زیب و زیور ۱۶ - چنانکه باید و شاید

شده به خانه آمد و وزیر را بر کیفیت ماجرای وقوف داد.
وزیر ازین معنی بغایت اندوهگین و متفکر شده باخود گفت
که بندگان عقیدت سرشت را باید که به هنگام صعوبت (۱) و احیان (۲)
شاید در خدمت و لینعمته خود جانفشانی نمایند.
من که پرورده نعمت این خاندانم ، اگر چنین وقت شرایط
بندگی و لوازم عبودیت (۳) به تقدیم نرسانم ، و ملک را از این بلیه
جانکاه و نرهانم ، سوابق حقوق نعمت و تربیت را چگونه از ذمه
خود ادا کرده باشم ؟!

پس کمرهمت چست بر میان جان بسته به پای سعی شتابان
شد و به رهنمونی عقل مصلحت آموز ، طاووسی به هم رسانیده به در
دولتسرای ملک رفت ؛ و معروض داشت که در این ایام که اعدای این
دولت به تکسر بدنی مبتلاند شنیده ام که طاووسی وسیله شغل (۴)
خاطر ملک است .

چون بالفعل این گرم رو بادیه فدویت (۵) از ادراک سعادت
دیدار همایون محروم است و از حضور پر نور مهجور ، می خواهد که
پای آن طاووس که در این وقت ذریعه نشاط طبع والا است بیوسد ؛
و اگر يك لحظه بیرون بفرستند سرافتخار این خاکسار باسان خواهد
رسید !

زن ملک پاس عزت و قرب وزیر داشته به مقتضای مصلحت
خام ، بی حفظ مراتب حزم و احتیاط ، طاووس را که فی الحقیقه ملک
خود بود نزد وزیر فرستاد !

وزیر این معنی را فوز عظیم (۶) دانسته همان ساعت طاووس
خود را اندرون فرستاد و آن طاووس را به خانه خود آورد و به زن
گفت :

ای دل و جانم فدای عشوه نمکینت ! و ملک و مالم قربان سخنان
شیرینت ! از آنجا که بختم در صدد کارسازی است ، ملک تنها به دست
آمده ، یعنی این طاووس را به لطایف الحیل از حرمسرای سلطانی
آورده ام ؛ اگر ترا وقوفی باشد مسیحاوار دم همت برگمار و ملک را
که بیکر عنصری تبدیل پذیرفته ، باز به حالت اصلی بیار ، تا بر طبق
تمنای خود منشور دولت از او بستانم و در ملک و مال سهمیم بوده نصیبی
از ولایت به حیطه تصرف خود درآورم ؛ و بعد از این از پایه وزارت
پای عزت فرائر نهاده بر خود کوس شاهی زنم ، و تاج شهریاری بر سر
نهم ، و تواز جمله خواتین (۷) معتبره روزگار شوی !

زن را اگر چه حرص افزونی مال و دستگاه نعمت و جاه از جا
برد ، و سر رشته عقل از دست رفت ؛ اما از آنجا که به بانوی ملک

۱ - دشواری - ۲ - مواقع

۳ - بندگی - ۴ - مشغول کردن - ۵ - یعنی کسی که در بیابان
فداکاری بسرعت و گرمی راه میرود

۶ - پیروزی و بهره مندی بزرگ - ۷ - خاتونان

مصاحب و همراه بود ، خواست که حقوق دوستی آنرا از دست ندهد .

به شوهر گفت :

به شرطی متکفل این مهم می‌شوم که پس از حصول مدعایمك را باز خلعت طاووسی پوشانیده در خدمت حضرت ملکه ببرم !
وزیر این شرط را مسلم داشته به حسب ظاهر متابعت فرمان زن برخود لازم گرفت و برآن داشت که ملك را از بلیه تماسخ (۱) نجات داده برصدر مامن بنشانند .

وزیر به مجرد اینکه ملك از آن بلیه خلاص یافت به سرعت هرچه تمامتر به شمشیر آبدار سر از تن ناپاکش جدا ساخته برخاک انداخت .

ملك بر مثال شخصی که از میان محوطه بیهوشی بر فراز ساحت افاق (۲) رسد چشم گشاده به هر طرف نگریست ، وحیرت‌ناك از وزیر پرسید که نزول من در منزل تو از چه راهست وزن تو بدین حال منکر به چه روست ؟

وزیر صائب تدبیر از آغاز تا انجام بر کیفیت حال اطلاع داد .
ملك بر جان فشانی و وفاداری او آفرینها گفته مصلحت‌کار خود استفسار نمود .
وزیر گفت :

ای ملك ! صلاح‌کار در آن است که پیشتر از آنکه بانوی جهان بر این حال آگاهی یابد خود را به مامنی رسانی ؛ و الا این مرتبه اگر خدای نخواستہ باز به جنگ او در آیی دیگر نجات ممکن نباشد و سر من نیز در سر اینکار شود !

ملك را رای وزیر و التذبیر بس مستحسن افتاد ؛ از آنجا با رفاقت وزیر شبگیر زده بر سبیل اخفا به شهر دیگر رفت و در اندک فرصت ولایت قلمرو خود رها کرده در شهری رحل اقامت افکند و کسوت قلندری برخود راست کرده در گوشه خمول بنشست .
بعد از انقضای ایام معدوده فرمانفرمای آن شهر از والاکهری و تاجداری ملك اطلاع یافته او را به مصاهرت (۳) گزید و دختر خود را در سلك ازدواجش کشید .

ملك اگرچه ازین امر استبعاد (۴) تمام داشت اما به مقتضای ارادت ازلی و مشیت لم یزلی این معنی صورت بست .
اتفاقاً روزی ملك با خاتون لاحقہ (۵) در صحن خانه نشسته نرد می‌باخت ؛ ناگاه غلیوای (۶) از هوا به سمت ملك چرخ زدن و فریاد کردن گرفت ؛ و معشوقه نو به یکبار بر آن غلیوای نظر کرده گفت :
- ای ملك هیچ می‌دانی این غلیوای کیست و از این چرخ

۱ - مسخ شدن ، از صورت انسان به صورت حیوان درآمدن

۲ - بهبود یافتن ۳ - دامادی - ۴ - دوری جستن

۵ - لاحق : بعدی (ضد سابق) ۶ - زغن ، موش‌گیر ، نوعی

مرغ شکاری است

زدن مطلبش چیست ؟

ملك گفت من غير از اين نمی دانم كه طایری در هوا پرواز می كند!
زن گفت : این نه طایر است ، بلکه زن سابقه تو است كه
خود را در لباس طایر نهفته به قصد تو در اینجا رسیده ؛ اکنون تو
به هیچ وجه از جنگش نجات نتوانی یافت الا به توجه من !
ملك از این مقدمه غریب لجه حیرت گشته از بیم جان پلرزید ،
وزیر را طلبیده بدین سر آگاهی بخشید .

وزیر گفت : ای ملك ! اصلاً بیم و هراس را به خاطر راه مده ،
و به جهت مدافعت او توجهی از بانوی جهان بخواه !

زن گفت : ای وزیر و الا تدبیر به همه جهت سرانجام این مهم
بر ذمه من واجب است ؛ زیرا كه او در صدد هلاك ملك است نخست
دشمن مست - حالیا من نیز به شكل غلیوایی به پرواز آمده خود را
بدورسانم ، و باهم به منقار و چنگ درآویخته پیش ملك افكنم .

باید كه در آن حین ملك چستی به كار برده كارش به ضرب چوب تمام
سازد . اما حاضر و ناظر باشد تا از روی سهو یرمن نزند و واسطه
امتیاز من ازو اختلاف لون پروبال خواهد بود ؛ یعنی اوسپاه مطلق
است و من سیاه ابلق .

ملك این معنی را از مفتنمات انگاشته (۱) چوبی بگرفت و
در كمینگاه مترصد بنشست تا آنكه خاتون به پرواز آمده با او درآویخت .
ملك از غایت شادی برجست ؛ از وزیر پرسید كه بر سیاه مطلق زنم
با برسیاه ابلق ؟

وزیر گفت : نشنیده یی كه سگ زرد هم برادر شغال است ؟!
اگر از كام نهنك نجات یافتی به چنگ گرگ افتادی ! اندیشه صواب
آنست كه هر دو را بز و از شر این طایفه كه خصم تر از گرگ و مار اند
به كلی مصون باش !

ملك به صواب دید وزیر كامل تدبیر ، هر دو ناپاك را بسه
دارالبوار فرستاد و از آن بلیات نجات یافته دیگر از صحبت نسوان
اجتناب گزیده در زاویه توكل و كنج قناعت بنشست و بقیه عمر به
طاعت ایزد متعال اشتغال ورزیده به ذریعه ریاضت سعادت عقبی و
دولت معنوی به دست آورد .